

فصلنامه علمی علوم حدیث

سال بیست و ششم شماره ۴ (پیاپی ۱۰۲)

زمستان، ص ۱۴۱ - ۱۱۶

Ulumhadith

Twenty-sixth No 4

Winter (Des-Mar 2021)

بررسی سندی و محتوایی گزاره حدیث‌انگاشته «من طلبنی وجدنی و...»

محمد ابراهیم روشن ضمیر^۱

علی عربی آیسک^۲

سید محمد پرومند^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۲

چکیده

موراث حدیثی به عنوان یکی از مهم‌ترین راه‌های دست‌یابی به معارف الهی، نیازمند حفظ آن از فراموشی و حراست از آن در برابر آسیب‌هایی است که این گنجینه ارزشمند را تهدید می‌کند. راهیابی عبارت‌های حدیث‌نما به مجموعه‌های روایی از جمله این آسیب‌هاست. یکی از گزاره‌هایی که به نظر می‌رسد در فضای تصوف و عرفان تولد یافته و به تدریج، به برخی منابع راهیافته است، عبارت است از: «من طلبنی وجدنی، و من وجدنی عرفنی، و من عرفنی أحببنی، و من أحببنی عشقنی، و من عشقنی عشقته، و من عشقته قتلته، و من قتلته فعلی دیته، و من علی دیته فأننا دیته». دغدغه این پژوهش - که با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و با روش توصیفی و تحلیلی سامان یافته - ردیابی این عبارت در منابع روایی و عرفانی و بررسی محتوایی آن است. یافته‌های این جستار نشان از آن دارد که این گزاره در منابع اولیه حدیثی وجود ندارد و به تدریج، با توجه به سازگاری با مشرب اهل تصوف و عرفان، به منابع روایی و عرفانی راه پیدا کرده است. افزون بر این، کاربرد اندک واژه عشق در روایات آن هم بیشتر در مفهوم منفی و برخی ناهمخوانی محتوایی آن با قرآن و سنت، پذیرش آن را به عنوان روایت، مورد تردید قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: حدیث‌انگاشته، من طلبنی وجدنی، عشق متقابل خدا و بنده، کشتن محبوب.

۱. استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (Roushan.1344@yahoo.com).

۲. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول) (aliarabihadis@yahoo.com).

۳. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (boromand1362@yahoo.com).

۱. طرح مسأله

حراست از میراث گران سنگ حدیثی، وظیفه مسلم همه عالمان دینی است. این رسالت مهم دارای ابعاد گوناگونی است که یک بُعد آن، تلاش برای احیای روایات اهل بیت علیهم السلام و پرهیز از به فراموشی سپردن آن‌هاست و بعد دیگر آن، جلوگیری از ورود برخی گزاره‌های حدیث نما به منظومه روایی است. تبارشناسی برخی از عباراتی که امروزه به عنوان حدیث شناخته می‌شوند، نشان از آن دارد که این عبارات در گذر زمان، بر اثر برخی اهمال‌ها یا اغراض مذهبی و فرقه‌ای، شکل روایت به خود گرفته و آرام آرام از چنان شهرتی برخوردار شده‌اند که تردید در اصالت آن‌ها، برابر با تردید در مسلمات است! در سال‌های اخیر کارهای گسترده‌ای در این حوزه شروع شده و پژوهش‌گران نشان داده‌اند که برخی از آن‌چه به عنوان حدیث شناخته می‌شود و گاهی باعث کج‌پنداری جامعه می‌شود، حدیث نیستند، بلکه بنا به دلایلی، از جمله همسویی با مذاق و مشرب برخی جریان‌های فکری، به تدریج، مورد پذیرش قرار گرفته‌اند. یکی از گزاره‌هایی که تصور می‌شود بنا به دلایل پیش گفته حدیث تلقی شده، عبارت است از:

من طلبتی وجدنی، و من وجدنی عرفتی، و من عرفتی أحببتی، و من أحببتی عشقتی، و من عشقتی عشقتی، و من عشقتی قتلته، و من قتلته فعلی دیته، و من علی دیته فأنا دیته؛
هرکس مرا طلب کند، می‌یابد. و هرکس مرا بیابد، می‌شناسد. و هرکس مرا بشناسد، دوستم دارد. و هرکس مرا دوست بدارد، عاشقم می‌شود. و هرکس عاشقم شود، من عاشق او می‌شوم. و هرکس عاشقم شدم، او را می‌کشم. و هرکس را بکشم، خون بهایش بر من است. و هرکس خون بهایش بر من باشد، من خون بهای او هستم.

از آن جا که محبت بین بنده و خداوند و یا به اصطلاح اهل عرفان، رابطه عاشقانه بین بنده و پروردگار، از اصول پذیرفته شده عرفانی است، طرفداران این نحله فکری برای استوار کردن این آموزه عرفانی، به آیات و روایات مربوط به محبت خدا استناد کرده‌اند. همچنین با توجه به این‌که، برخی آموزه‌های عرفانی و نیز کاربرد برخی اصطلاحات آن‌ها، مانند: شراب، مستی، خال لب، خم ابرو، نظر بازی، رندی، عشق و... مورد نقد بسیاری از عالمان و دین‌داران قرار دارد، چنگ زدن اهل تصوف و عرفان به هر چیزی که بتواند مستند دیدگاه‌های آن‌ها قرار گیرد، قابل درک است. به نظر می‌رسد از آن جا که این عبارت مشتمل بر یکی از مهم‌ترین اصطلاحات عرفانی، یعنی عشق است، به طور گسترده‌ای در منابع عرفانی بازتاب

یافته و از طریق ادبیات عرفانی، به فرهنگ عمومی وارد شده است. این جستار در پی آن است تا این عبارت مشهور را مورد بررسی قرار داده، به سؤال‌های ذیل پاسخ دهد:

پیشینه ورود این عبارت به منابع را تا کدام مقطع تاریخ می‌توان سراغ گرفت؟ آیا به لحاظ ساختار زبانی با اسلوب کلامی و واژگانی معصومان علیهم‌السلام هماهنگی دارد؟ آیا محتوای آن با سایر منابع اسلامی سازگاری دارد؟

۲. تبارشناسی

آگاهی از پیشینه این گزاره و چگونگی راهیابی آن به منابع روایی، نیاز به بررسی منابع روایی و عرفانی دارد.

۲-۱. پیشینه این عبارت در منابع روایی

این عبارت در منابع اولیه حدیث شیعه، دیده نمی‌شود، اما از قرن ششم به بعد، روایاتی با محتوای مشابه در منابع روایی دیده می‌شود. ابوالفتوح رازی در تفسیر روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، آن را به عنوان روایت آورده است؛ اما واژه «عشق» در آن وجود ندارد و بدین گونه نقل شده است:

من دعانی اجبته، و من سألتنی اعطیته، و من اطاعنی شکرته، و من عصانی سترته، و من قصدنی ابقیته، و من عرفنی حیرته، و من أحببنی ابتلیته، و من أحببته قتلته، و من قتلته فعلی دیته، و من علی دیته فأنا دیته.^۱

در قرن هشتم نیز این روایت در تفاسیر شیعه و اهل سنت با عبارت‌هایی شبیه به یکدیگر در الفاظ ذیل دیده می‌شود:

من طلبنی فقد وجدنی، و من وجدنی فقد عرفنی، و من عرفنی فقد أحببنی، و من أحببنی فأنا قتلته، و من أنا قتلته فعلی دیته، و من علی دیته فأنا دیته.^۲
من أحببنی قتلته و من قتلته.^۳

۱. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۴۷.

۲. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، ج ۲، ص ۴۲۹؛ ج ۴، ص ۲۲۰.

۳. تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۱، ص ۴۸۶.

ابوالمحاسن جرجانی،^۱ ابن فهد حلی،^۲ شیخ حرعاملی^۳ و علامه مجلسی^۴ نیز آن را با همان لفظ ابوالفتوح رازی - که پیش تر ذکر شد - آورده اند، ولی خبری از واژه عشق در آن نیست. تفسیر منهج الصادقین از تفاسیر ادبی و روایی شیعه در قرن دهم، ذیل آیه ۱۱ سوره توبه، این گزاره را به عنوان حدیث این گونه گزارش می کند:

من دعانی احببته، و من سألنی اعطیته، و من اطاعنی شکرته، و من عصانی سترته، و من عرفنی خیرته، و من احبنی احببته، و من احببته ابتلیته، و من ابتلیته قتلته، و من قتلته فعلی دیته، و من علی دیته فانا دیته.

و ظهور تام آن را قبول می کند.^۵ وی در جای دیگری هم به این حدیث اشاره می کند.^۶ این گزاره در برخی منابع حدیثی متأخر نیز به عنوان حدیث قدسی، بدون سند (مرسل) و البته با الفاظ مختلفی آمده است.^۷

۲-۲. ردیابی در متون عرفانی

عبارت پیش گفته با تغییراتی در واژگان، در قریب به اتفاق متون صوفیه و اهل عرفان دیده می شود که آن را به عنوان حدیث قدسی پنداشته اند. بر پایه قرآینی که بعداً بیان خواهد شد، متن فوق، همان «خبر داود» است که اولین بار در تفسیر تستری،^۸ نخستین تفسیر عرفانی مدون، آمده است، ولی در آن جا صحبتی از کشتن خداوند به خاطر عشق به بنده اش نیست، بلکه در تفسیر آیه ۵۴ آل عمران این روایت را آورده است:

وقد حکى أن الله تعالى أوحى إلى داود عليه السلام: يا داود! من عرفنى أرادنى، و من أرادنى أحببنى، و من أحببنى طلبنى و من طلبنى وجدنى، و من وجدنى حفظنى...^۹

این عبارت به گونه ها و الفاظ مختلف در متون دیگر عرفانی، البته گاهی همراه با اضافاتی

۱. جلاء الأذهان و جلاء الأخران، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲. التنصين في صفات العارفين، ص ۲۶.

۳. الجواهر السنیه، ص ۳۲۷.

۴. بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۶۲.

۵. تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۴، ص ۳۳۲.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۷. رک: مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۴۱۹.

۸. اثر ابومحمد سهل بن عبدالله تستری متولد ۲۰۰ و متوفای ۲۸۳ ق از عرفای بزرگ و بی نظیر در ریاضت است.

۹. تفسیر التستری، ص ۶۱.

دیده می‌شود. همین روایت در کتاب بعدی عرفانی، یعنی رسائل الجنید، اثر ابوالقاسم الجنید بن محمد النهاوندی البغدادی (م ۲۹۸ق) به شکل دیگر آمده است:

یا داود! أخبر أهل الأرض وأعلمهم أني ذاكر من ذكرني، وحبیب من أحبني، وأنیس من أنس بي، و موجود لمن طلبني، هلموا إلى مصاحبتی، و تسارعوا إلى قربي، و تهیئوا إلى زیارتی ...^۱

در گزارش این دو متن - که قدیمی‌ترین نصوص عرفانی هستند - سخن از حب، قرب و ذکر هست، اما سخنی از عشق طرفینی بنده و خدا و کشتن بنده محبوب الهی توسط خداوند و همچنین دیه بودن خدا وجود ندارد. سخن از کشتن بنده محبوب خداوند، برای اولین بار در متن عرفانی علم القلوب آمده است.^۲ در این متن عرفانی چنین آمده است:

قد أوحى الجليل إلى صاحب الحزن الطويل: يا داود! من ذكرني ذكرته، و من شكرني أحببته، و من أحبني قتلته، و من طلبني ألبيته، و من عرفني حيرته، و من هرب مني أدركته.^۳

البته در اینجا سخنی از عشق و دیه نیست؛ اما برای اولین بار، عنصر کشته شدن حبیب خداوند، مطرح شده است. همین اثر در جایی دیگر، این گونه نقل می‌کند:

وأوحى الله تعالى إلى داود عليه السلام: يا داود! أخبر أهل الأرض عنى أني حبیب لمن أحبني، و جلیس من جالسنی، و مؤنس لمن أنس بذكري، و صاحب من صحبتی، و مطیع لمن أطاعني، و مختار لمن اختارني، فرفضوا يا أهل الدنيا ما أنتم فيه غرورها، و هلموا إلى كرامته، و مصاحبته، و محادثته، و أنسوبي أنس بكم، و أسارع إلى محبتكم، فإني خلقت أحبائي من طينة إبراهيم خليلي، و يحيى بن زكريا، و محمد بن عبد الله صفي، لا أعرف حبي في قلب عبد أعلم ذلك يقينا من قلبه إلا قتلته لنفسی، و أحببته حبا لا يتقدمه أحد من خلقی، ذلك بأني أجود ما أجد أقول للأمر كن فيكون.^۴

متن اول هم همان محتوای متن دوم است که با کمی تغییرات در الفاظ بدین صورت آمده است. چون در تمام روایاتی که شیخ حرر الجواهر السنیه، در باب «فیما ورد فی شأن داود عليه السلام» با این مضمون آورده است که زیاد هم هست. غیر از این روایت با این مضمون

۱. رسائل الجنید، ص ۵۴.

۲. منسوب به محمد بن علی بن عطیه حارثی مشهور به ابوطالب مکی (۳۸۶ق).

۳. علم القلوب، ص ۱۹.

۴. همان، ص ۲۶۰.

نیامده است.^۱ متن دوم در الجواهر السنیه^۲ از مسکن الفؤاد^۳ نقل شده است؛ اما در مسکن الفؤاد به جای «قتلته لنفسی» - که در علم القلوب بود - «قبلته لنفسی» آمده است. به نظر می‌رسد عبارت مسکن الفؤاد درست است؛ زیرا در کتب دیگر عرفانی و برخی کتب روایی متأخر، واژه «قبلته» آمده است.^۴ افزون بر این، متن الجواهر السنیه با مسکن الفؤاد - که شیخ حراز آن نقل می‌کند - تفاوت‌های دیگری دارد که نشان می‌دهد بخش‌هایی از آن نقل به مضمون شده است. عبارت شیخ حرب به این صورت است:

مَا أَحْبَبَنِي أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا أَحْبَبْتَهُ حَبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي.

ولی عبارت شهید چنین است:

مَا أَحْبَبَنِي أَحَدٌ أَعْلَمَ ذَلِكَ يَقِينًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتُهُ لِنَفْسِي وَأَخْبَيْتُهُ حَيَاةً لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي.

شایان توجه است که مصحح و محقق کتاب علم القلوب، در مقدمه، می‌نویسد:

این کتاب با خط نسخ زیبا نوشته شده است، اما تحریف و اضطراب بسیار دارد و در مراقبت از قوانین زبان عربی دقت نکرده است؛ لذا ما مجبور بودیم بعضی از واژگان را اضافه کنیم که معنای آن را حفظ کند و مجبور شدیم بعضی از کلمات را نیز برای تصحیح معانی تغییر دهیم و یا سبک را اصلاح کنیم.^۵

متون عرفانی پس از کتاب علم القلوب، این عبارت را با تغییراتی آورده‌اند. کتاب تسعة کتب فی اصول التصوف و الزهد، اثر ابو عبد الرحمن محمد بن الحسین السلمی (م ۴۱۲ ق) همین روایت را بدین گونه گزارش کرده است:

أوحى الله إلى داود عليه السلام: يا داود! من طابني قتلته في هواي شوقاً إلى لقاءى. من أحببني أحببته أى أشغفته حتى لا صبر له دونى.^۶

در کتاب الالف المألوف على السلام المعطوف، اثر ابو الحسن علی بن محمد دیلمی

۱. الجواهر السنیه، ص ۱۶۵.

۲. همان، ص ۱۹۱.

۳. مسکن الفؤاد، ص ۱۸.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲.

۵. علم القلوب، ص ۳.

۶. تسعة کتب فی اصول التصوف و الزهد، ص ۳۰۲.

(م ۴۳۶ ق) آمده است:

قد قيل يقول الله تعالى: من طلبنى قتلته، ومن أحببني أبتليته، ومن هرب مني أحرقته.^۱
صاحب مستدرک الوسائل همین روایت را با اضافاتی، به صورت مرسل، گزارش می‌کند:
أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ، وَمَنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ، وَمَنْ أَعْطَانِي شَكَرْتُهُ، وَمَنْ
عَصَانِي سَتَرْتُهُ، وَمَنْ قَصَدَنِي أَبْقَيْتُهُ، وَمَنْ عَرَفَنِي حَيَّرْتُهُ، وَمَنْ أَحَبَّنِي ابْتَلَيْتُهُ، وَمَنْ
أَحْبَبْتُهُ قَتَلْتُهُ، وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَى دِيْنَتِهِ، وَمَنْ عَلَى دِيْنَتِهِ فَأَنَا دِيْنَتُهُ.^۲

در احیاء العلوم و مکاشفة القلوب، اثر ابو حامد غزالی (م ۵۰۵ ق) هم در چند جا این روایت آمده، ولی سخنی از عشق و قتل و دیه نیست.^۳

کشف الأسرار و عدة الأبرار میبیدی از نخستین تفاسیری است که عبارت «من احببني قتلته و من قتلته فانا ديته» را ذیل آیه ۵۴ سوره بقره،^۴ و نیز ذیل آیه ۲۷ سوره فجر نقل می‌کند.^۵ وی ذیل آیه ۱۵۲ بقره می‌نویسد:

قوله تعالى: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾... الآية... رب العالمين گفت: لا يزال العبد يذكرني واذكره حتى عشقني وعشقته.^۶

او همچنين، ذیل آیات ابتدایی سوره نساء، روایتی را با کاربرد واژه عشق، بدین صورت می‌آورد:
مصطفى ﷺ گفت حکایه از کردگار قدیم جل جلاله: اذا علمت ان الغالب على قلب عبدى الاشتغال بى، جعلت شهوة عبدى فى مسألتى و مناجاتى، فاذا كان عبدى كذلك عشقنى عبدى، وعشقته، فاذا كان عبدى كذلك فاراد أن يسهو عتنى حلت بينه وبين الشهو عتنى، اولئك اوليائى حقاً، اولئك الأبطال،...^۷

در این تفسیر - که از کتب اهل سنت است - برای اولین بار از «دیه» سخن به میان آمده است و از این زمان به بعد، به متون عرفانی راه یافته است.

۱. الالف المألوف على اللام المعطوف، ص ۹۲.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۴۱۹.

۳. احیاء علوم الدین، ج ۱۲، ص ۱۷۸؛ ج ۱۴، ص ۹۱.

۴. کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۱، ص ۱۹۸.

۵. همان، ج ۱۰، ص ۴۹۳-۴۹۴.

۶. همان، ج ۱، ص ۴۱۹.

۷. همان، ج ۲، ص ۴۱۷.

احمد سمعانی، از عارفان و صوفیان سنی مذهب (م ۵۳۴ق) در کتابش این گزاره روایت نما را در ضمن داستانی عاشقانه عارفانه چنین بیان می کند که:
 من قتلته فأنا دیته.^۱

او در کتاب حالة الحقیقه (م ۵۷۸ق) ابتدا روایت را بدین شکل نقل می کند:
 یا داود! أخبر أهل الأرض بأني حبيب لمن أحبني، و جليس لمن جالسني، و مؤنس لمن أنس
 بي، و صاحب لمن صاحبني، و مطيع لمن أطاعني، و مختار لمن اختارني...^۲
 و در ادامه می آورد:

یا داود! من طلبنی قتلته، و من أحبني ابتليته، و من هرب مني أحرقته.^۳
 که نشان می دهد این ها یک روایت اند که به الفاظ متفاوت نقل شده اند.
 در اثر تاج الدین احمد بن محمد بن زید الطوسی (قرن ۶) روایت را این گونه نقل کرده است:
 پادشاه عالم، داود را - صلوات الله علیه - گفت: من عرفنی طلبنی، و من طلبنی
 قصدنی، و من قصدنی وجدنی، و من وجدنی حفظنی.^۴

شبیبه به همین عبارت، در متن بعدی عرفانی، یعنی نیمه اول قرن هفتم در کتاب تقسیم
 الخواطر، اثر روزبهان بقلی شیرازی (م ۶۰۶ق)، از عارفان و صوفیان سده ششم و هفتم، به
 صورت کامل تر، بدین شیوه بیان می کند:

من عرفنی طلبنی، و من طلبنی وجدنی، و من وجدنی أحبني، و من أحبني قتلته، و من
 قتلته كانت عليّ دیته، و من كانت عليّ دیته فأنا دیته.^۵

در متون پیش گفته، واژه «عشق» نیامده است.
 در آثار متعدد عرفانی، از اوایل قرن هشتم تا قرن یازدهم، این عبارت، با تفاوت هایی، دیده
 می شود که در همه آن ها از کشتن بنده محبوب الهی و عهدار بودن خداوند دیه او را و این که
 خود خدا دیه اوست، سخن رفته است؛ اما واژه عشق در آن ها به کار نرفته است و یا از عشق
 طرفینی بین خدا و بنده، سخنی به میان نیامده است.^۶

۱. روح الأرواح فی شرح أسماء الملك الفتح، ص ۲۲۱-۲۲۳.

۲. حالة أهل الحقیقة مع الله تعالی، ص ۱۳۶.

۳. همان، ص ۱۳۷.

۴. قصه یوسف، ص ۱۸۱.

۵. الفوائد الحسان علی الأعلام بإشارات أهل الإلهام (تقسیم الخواطر)، ص ۳۷۰.

۶. رک: کاشف الأسرار، ج ۱، ص ۶۵ و دیگر آثار عرفانی این دوره که به علت محدودیت واژگان مقاله، از یادکرد آن ها
 خودداری می شود.

برای اولین بار، در قرن یازدهم، ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق) در کتاب الحقائق فی محاسن الاخلاق، روایت را با ذکر واژه عشق و با اشاره به عشق دو طرفه بین خداوند و بنده، گزارش می‌کند:

من طلبنی وجدنی، و من وجدنی عرفنی، و من عرفنی أحببنی و من أحببنی عشقنی، و من عشقنی عشقته، و من عشقته قتلته، و من قتلته فعلی دیته، و من علی دیته فانا دیته.^۱

از این زمان به بعد، در برخی متون عرفانی، واژه عشق، رابطه عاشقانه بین خدا و بنده و کشتن بنده عاشق، البته با تفاوت‌هایی در عبارات، دیده می‌شود.^۲ در برخی کتب عرفانی معاصر هم با تعابیر مختلفی آمده است.^۳

در قرن دوازدهم، تفسیر روح البیان (عرفانی - سنی) در تبیین آیه قصاص، به این روایت اشاره می‌کند:

من أحببنی قتلته و من قتلته فانا دیته.^۴

در قرن سیزدهم، تفسیر روح المعانی (عرفانی - سنی) همین ساختار واژگانی را به عنوان روایت در ذیل آیه پیش‌گفته، آورده است.^۵ در همین دوره، تفسیر بوارق القهر فی تفسیر سورة الدهر (عرفانی - شیعی) این گزاره را به عنوان روایت، به این صورت گزارش می‌کند:

قال الله: وإذا عشقنی عشقته، وإذا عشقته قتلته، وإذا قتلته فعلی دیته، فإذا كان علی دیته فانا دیته.^۶

در قرن چهاردهم، در تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة (عرفانی - شیعی)، ذیل آیه ۱۹۱ آل عمران چنین آمده است:

إذا كان الغالب علی عبدی الاشتغال بی جعلت همّه و لذّته فی ذکری، وإذا جعلت همّه و لذّته فی ذکری عشقنی عشقته، وإذا عشقته رفعت الحجاب بینی و بیننه، لا یسهو إذا سهی الناس، أولئك كلامهم كلام الأنبياء، أولئك الإبدال حقًا، أولئك الذين إذا أردت

۱. الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۳۶۶.

۲. مقامات السالکین، ص ۱۵۲؛ شرح مثنوی (نعیم)، ص ۱۱۹؛ اسرار العبادات و حقیقة الصلوة، ص ۲۴۹؛ شرح مثنوی (سبزواری)، ج ۱، ص ۴۳؛ ۱۲۳؛ ص ۳۰۷؛ ۳۶۱؛ ج ۲، ص ۲۹۰؛ ج ۳، ص ۴۹؛ ج ۳، ص ۱۶۰؛ ج ۳، ص ۳۲۹.

۳. شرح مثنوی شریف (فروزانفر)، ج ۲، ص ۶۹۶.

۴. تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۲۸۶.

۵. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴۶۸.

۶. بوارق القهر فی تفسیر سورة الدهر، ص ۱۷۸.

باهل الأرض عقوبة أو عذاباً ذکرتم فهم فهم فصرفته بهم عنهم^۱.

با این که شیخ حرعاملی در الجواهر السنیه، تمامی احادیث قدسی در کتب روایی شیعه را جمع کرده است، ولی این روایت در آن دیده نمی‌شود. البته ایشان خبر داود را - که شهید ثانی در مسکن الفؤاد آورده بود - ذکر می‌کند،^۲ اما این روایت در منابع متقدم وجود ندارد و شهید ثانی آن را به صورت مرسل نقل می‌کند؛ هر چند مضامین آن مورد پذیرش است. ملاحظه سیر تحولات واژگان این گزاره حدیث نما نشان از شکل‌گیری تدریجی این روایت در قالب کنونی خود دارد.

۳. بررسی محتوایی

افزون بر این که این گزاره به صورت مرسل نقل شده، و به صورت تدریجی به شکل موجود درآمده است، برخی واژه‌های به کار رفته در آن و نیز سازگاری یا ناسازگاری محتوای آن با سایر منابع دینی شایسته بررسی است.

۳-۱. بررسی ساختار زبانی

با توجه با کاربرد واژه «عشق» در این گزاره، این سؤال به ذهن می‌آید که آیا به لحاظ زبان شناختی، این واژه در زبان روایی عصر معصومان علیهم‌السلام رواج داشته است؟ اگر این واژه در سخنان امامان علیهم‌السلام، اصحاب امامان و عالمان به کار رفته است، در مفهوم پسندیده آن مطرح شده یا در مفهوم ناپسند آن؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، شایسته است پیشینه کاربرد این واژه مورد بررسی قرار گیرد.

۳-۱-۱. کاربرد واژه «عشق» در متون حدیثی

واژه «عشق» از واژگان پربسامد در ادبیات صوفیان و عارفان است؛ اما در قرآن نیامده است. البته اگر آن را معادل «حب یا حب شدید» بدانیم، در آیاتی، به صراحت آمده است؛^۳ اما سخن در خود واژه عشق است. هر چند این واژه در اندک مواردی در روایات به کار رفته؛ اما نوعاً کاربردی منفی دارد. به رغم آن که در روایات فراوانی از محبت متقابل خداوند و بندگان، سخن به میان آمده است، اما هیچ‌گاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام برای بیان رابطه محبت آمیز

۱. تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲. الجواهر السنیه، ص ۱۹۱.

۳. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

میان خداوند و بندگان، از تعبیر عاشق و معشوق استفاده نکرده‌اند و هر جا صحبت از رابطه دوستانه به میان آمده، از کلمه «حب» و مشتقات آن استفاده شده است. شایسته است نمونه‌هایی از کاربرد منفی این واژه را در روایات مورد بررسی قرار دهیم.

نمونه اول

در نهج البلاغه این واژه با نگرشی منفی به کاررفته است. حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه، پس از نکوهش مردم دنیا پرست و کسانی که به دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نکرده و نمی‌کنند، در مذمت عشق و عاشقین می‌فرماید:

مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغْمَى بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَوَهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَلَيْسَ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا، وَحَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَجْرٍ، وَلَا يَتَعَظُّ مِنْهُ بِوَاعِظٍ.^۱

نمونه دوم

در امالی شیخ صدوق از مفضل بن عمر نقل شده که می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام، در باره «عشق» سؤال کردم، حضرت فرمود: قُلُوبٌ خَلَّتْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ.^۲

همین روایت را علامه مجلسی در بابی تحت عنوان «ذم عشق» آورده است.^۳ به نظر می‌رسد آن قدر عشق مورد تنفر حضرت صادق علیه السلام بوده که حتی آن حضرت در جواب مفضل بن عمر، کلمه عشق را هم به زبان نیاورده‌اند.^۴ شیخ صدوق این روایت را در علل الشرائع، در بابی با عنوان «علت عشق باطل» آورده است.^۵ گویا از نظری، عشق دارای دو گونه صحیح و باطل است.

نمونه سوم

در مجموعه ورام نقل شده است که یکی از پنج خصلتی که از زشت‌ترین خصال است،

۱. نهج البلاغه، ص ۱۶۰.

۲. الامالی، ص ۶۶۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۵۸.

۴. علل الشرائع، ترجمه، ص ۲۹۷.

۵. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۰.

عبارت است از: «الْعَشْقُ مِنَ الشَّيْخِ» که باز در معنای مذموم به کار رفته است.^۱ همچنین نقل شده است: «مَا عَشِقَ الرَّئِيسَةَ أَحَدٌ إِلَّا حَسَدًا وَبَغَى وَطَعَى»^۲ که مفهومی منفی دارد. با این که روایاتی با این مضمون در سایر کتب روایی وجود دارد،^۳ ولی لفظ عشق در آن وجود ندارد.

نمونه چهارم

از الانوار النعمانیة محدث سید جزائری، روایتی به صورت «من عشق و کتم و عَفَّ غَفَرَ اللهُ له و أدخله الجنة» نقل شده است.^۴ این روایت، افزون بر این که در جوامع اولیه حدیثی شیعه وجود ندارد، دارای مفهوم مثبتی نیست. در دیگر کتب روایی هم در اندک مواردی که این واژه به کار رفته، دارای مفهومی مذموم است.^۵ البته در اندک مواردی در روایات دیده می شود که واژه عشق در مفهومی مثبت به کار رفته است.

نمونه اول

این واژه در کتاب الکافی تنها در یک روایت به شکل ممدوح، برای بیان شدت علاقه برترین بندگان خدا به عبادت، به کار رفته است که پیامبر ﷺ فرمود:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ، فَعَانَقَهَا، وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَأَشْرَهَا بِجَسَدِهِ، وَتَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ.^۶

اما این روایت به خاطر وجود «عمرو بن جمیع» در سند ضعیف است.^۷ هر چند علامه مجلسی این روایت را شاهد بر کاربرد واژه «عشق» در غیر امور باطله می داند، ولی می گوید:

احوط این است که از این واژه و مشتقات آن درباره خداوند استفاده نشود.^۸

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۵۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۵.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ تحف العقول، ص ۴۰۹.

۴. منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، ص ۸۷.

۵. مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۳، ص ۳۰۹؛ السرانر، ج ۳، ص ۱۷۸؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۴۳۵؛ نهج الحق و كشف الصدق، ص ۳۱۲.

۶. الکافی، ج ۲، ص ۸۳.

۷. رجال النجاشی، ص ۲۸۸؛ رجال ابن داود، ص ۴۸۸؛ خلاصة الأقوال، ص ۲۴۱.

۸. مرآة العقول، ج ۸، ص ۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵۳.

نمونه دوم

علامه مجلسی در بحار الأنوار، روایتی را درباره اخبار غیبی امیرمؤمنان علیه السلام، از الخرائج و الجرائح آورده است:

مَرَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ بِكَزْبَلَاءَ فَقَالَ: لَنَا مَرَبِيهِ أَصْحَابُهُ وَقَدْ اغْرُورَقَتْ عَيْنَاهُ بِيَبْكِي وَيَقُولُ: هَذَا مَنَاخُ رِكَابِهِمْ، وَهَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ، هَاهُنَا مُرَاقُ دِمَائِهِمْ؛ طُوبَى لِكَ مِنْ تُرْبَةٍ عَلَيْهَا تُرَاقُ دِمَاءُ الْأَحْيَةِ! وَقَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام: خَرَجَ عَلِيُّ يَسِيرُ بِالنَّاسِ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِكَزْبَلَاءَ عَلَى مِيلَيْنِ أَوْ مِيلٍ، تَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى طَافَ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ: الْمَقْدَفَانِ. فَقَالَ: قُتِلَ فِيهَا مَائَتَانِ نِسَاءٍ وَمَائَتَا سِبْطٍ كُلُّهُنَّ شُهَدَاءٌ. وَمَنَاخُ رِكَابٍ وَمَصَارِعُ عُشَاقٍ شُهَدَاءٌ. لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ؛ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ.^۱

در این روایت از مشتقات عشق استفاده شده است در حالی که همین روایت در کتب حدیثی متقدم و متأخر،^۲ حتی در الخرائج و الجرائح^۳ - که منبع روایت بحار الأنوار است - بدون کلمه عشاق آمده است. خود علامه مجلسی هم، در جایی دیگر، این روایت را از تهذیب الاحکام شیخ طوسی، بدون واژه عشاق نقل می‌کند.^۴

۳-۱-۲. کاربرد واژه عشق در منابع روایی اهل سنت

در میان جوامع اولیه روایی اهل سنت، واژه عشق و مشتقاتش فقط در مسند احمد بن حنبل و سنن نسائی دیده می‌شود و در هر دو هم در معنای مذموم به کار رفته است.^۵ علاوه بر این، روایتی که در مسند ابن حنبل آمده است، به خاطر مجهول بودن راوی از ابوذر و نیز اضطراب سند، ضعیف است.^۶

در منابع متأخر اهل سنت حدیثی با این مضمون «من عشق ففغ ثم مات، مات شهيدا» آمده است. متقی هندی این روایت را چنین گزارش می‌کند:

من عشق فکتم و عَفَّ فمات فهو شهيد.^۷

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۲. کامل الزیارات، ص ۲۷۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۳؛ الوافی، ج ۱۴، ص ۱۵۲۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۱۷.

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۸۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۱۶.

۵. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۵، ص ۳۵۵؛ سنن النسائی، ج ۵، ص ۲۰۱.

۶. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۵، ص ۳۵۵.

۷. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۲؛ ج ۴، ص ۴۱۶.

من عشق و کتم و عَفَّ و صبر غفر الله له وأدخله الجنة.^۱

حدیث شناسان در وثاقت راویان این روایت که در سایر منابع آمده، تردید کرده، آن را ضعیف دانسته‌اند و یا در دلالت روایت خدشه کرده‌اند.

ابن حبان در ترجمه سوید بن سعید الحدثانی در سند این روایت می‌گوید:

يأتي عن الثقات بالمعضلات.

و می‌گوید:

کسی که مانند این خبر واحد را از علی بن مسهر نقل کند، باید از روایات او اجتناب کرد.

و بعد از یحیی بن معین نقل می‌کند که:

اگر اسب و نیزه می‌داشتم، با سوید بن سعید پیکار می‌کردم.^۳

ابوحاتم رازی هم درباره او می‌گوید:

صدوق است، ولی بزرگ‌ترین عیب او تدلیس است.^۴

ابن عدی، بیهقی، حاکم، ابن طاهر و یحیی بن معین این روایت را انکار و تکذیب کرده‌اند. ابن جوزی این حدیث را در الموضوعات می‌آورد و می‌گوید:

امام احمد بن سوید بن سعید متروک الحدیث است و نسائی او را ثقه نمی‌داند. این روایت را از طریق یعقوب بن عیسی و از طریق زبیر بن بکار هم نقل کرده‌اند که البته آن طرق را هم به خاطر ضعف یعقوب و عبد الملک بن الماجشون در اسانیدش نقد کرده‌اند. در سند برخی از منقولات هم احمد بن محمد بن مسروق هست که ذهبی

۱. همان، ج ۳، ص ۳۷۳؛ ج ۴، ص ۴۲۰.

۲. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۲۰، ص ۲۳۳؛ طبقات الصوفية، ص ۱۸۶ و ۲۲۷؛ مغنی المحتاج، ص ۹۷۷؛ الإنصاف، ج ۲، ص ۵۰۴؛ تساریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۳۰؛ ج ۵، ص ۳۶۴؛ ج ۶، ص ۴۸؛ ج ۱۱، ص ۲۹۵؛ ج ۱۲، ص ۴۷۵؛ ج ۱۳، ص ۱۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۳، ص ۱۹۵؛ ج ۶۱، ص ۳۲۸؛ طبقات الشافعية الكبرى، ج ۲، ص ۲۸۸؛ الذیل علی طبقات الحنابلة، ص ۲۴۱؛ ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، ج ۳، ص ۴۲۷؛ التذکره الحمدونیه، ج ۶، ص ۱۵۶؛ تاریخ الإسلام، ج ۲۲، ص ۲۶۵؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۴۹؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۹۳؛ الإشارات و التنبیہات، ج ۳، ص ۳۸۴؛ إحياء علوم الدين، ج ۸، ص ۱۹۰؛ الحكمة المتعالية فی الأسفار العقلية الأربعة، ج ۳، ص ۱۷۵؛ المحجة البيضاء فی تهذیب الأحياء، ج ۵، ص ۱۸۵.

۳. المجروحین، ج ۱، ص ۳۵۲.

۴. تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۷۳.

او را از ضعف دانسته است.^۱

صاحب عمدة القاری، هم روایت را به خاطر همان اشکالات فوق نمی پذیرد.^۲ ملاعلی القاری نیز با اشاره به همان اشکالات سندی این روایت را موضوع می داند.^۳ ابن حجر نیز اشاره به همان نقدهای بالا می کند.^۴ ابن کثیر نیز این روایت را موقوفاً و مرفوعاً از ابن عباس دانسته و از الکامل ابن عدی نقل می کند.^۵

ابن تیمیه هم در موافقی از کتابش این روایت را می آورد اما درباره آن حدیث مرفوع می گوید:

وَفِيهِ نَظَرٌ وَلَا يُجْتَنَّبُ بِهَذَا.^۶

ابن قیم جوزی می گوید:

ممکن نیست این کلام پیامبر باشد؛ چرا که شهادت درجه عالیہ نزد خداوند است. چگونه عشقی که شرک در محبت و فراغ از خداوند و تملیک روح و قلب و حب برای دیگری است، فرد را به درجه شہات برساند؟ اگر اسناد این حدیث کالشمس باشد، غلط و وهم است و در حدیثی صحیح لفظ عشق از رسول گرامی اسلام ﷺ وجود ندارد. با این که عشق، حلال و حرام دارد، چگونه رسول گرامی اسلام ﷺ به صورت کلی بفرمایند هر عاشقی که کتمان کرد و عفت به خرج داد شهید است؟ اصحاب حدیث این روایت را به خاطر ضعف سند انکار کرده اند.^۷

۳-۲-۳. علت عدم کاربرد واژه عشق در روایات

هر چند در بسیاری از کتب لغت از واژه «حب»، به عنوان معادل «عشق» نام برده اند، اما آن را به معنای تجاوز از حد در محبت و دوستی دانسته اند^۸ و گاهی آن را مرض و سواسی، مانند مالیخولیا دانسته اند که انسان را درگیر خودش می کند.^۹ برخی بزرگان نیز نگاهی منفی

۱. فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، ص ۳۶۰-۳۶۳.

۲. عمدة القاری، ج ۵، ص ۱۷۱.

۳. الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة، ص ۷۶-۳۳۹-۴۷۴.

۴. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۴۱.

۵. البداية و النہایة، ج ۱۰، ص ۲۴۹.

۶. مجموعة الفتاوی، ج ۱۰ ص ۱۳۳؛ ج ۱۴، ص ۲۰۸؛ ج ۱۴، ص ۴۶۲.

۷. الطب النبوی، ص ۲۱۳.

۸. معجم المقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۲۱؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۵۱؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۱۲؛ مجمع البحرین،

ج ۵، ص ۲۱۴؛ تاج العروس، ج ۱۳، ص ۳۳۴.

۹. کتاب الماء، ج ۳، ص ۸۹۳.

به آن داشته‌اند. از ارسطو نقل شده است که عشق حواس را از ادراک عیوب محبوب کور می‌کند و از امراض معروف از انواع ماخولیا است که تشویش فکر و ظنون به طرف فساد و ترس است. بنابراین، تعبیر از افراط در حب خدا به عشق خروج از طریق محاوره و اصطلاحات امامان علیهم‌السلام است و این تعبیر در ادعیه و مناجات‌ها و بیانات ایشان برای صفات مؤمنین، متقین و جزء خصائص و فضایل امامان علیهم‌السلام معهود نیست. بنابراین، عدم ورود لفظ عشق و مشتقات آن در اسماء تعالی، همانند ورود لفظ حب و حبیب در صفات اکرمین، یا دلیل بر عدم جواز استعمال این واژه است یا دلیل بر ناپسند بودن استعمال است؛ چرا که در معنای عرفی آن شهوت داخل است.^۱

محقق سبزواری می‌گوید:

هر چند محبت، عشق، شوق، اراده، میل، ابتهاج و مانند این‌ها روح معانیشان یکی است، اما در شرع، لفظ عشق استعمال چندانی نشده است.

ایشان راز نیامدن این لفظ در روایات را چنین می‌داند:

نبی ب‌ما هونبی شأن او حفظ و مراعات آداب و تنظیم جهان فراوانی‌ها است؛ در حالی که عشق با خراب‌کاری و تنهایی مشخص می‌شود. پس عشق، همان طور که در عرف به کار می‌رود، مفهومی محبت افراطی است و در آن شیء دیگری غیر از این معتبر نیست. در نتیجه، به کار نرفته است.

ایشان وجه دیگر رایج نبودن این لفظ در شریعت را به خاطر رایج بودن آن بر زبان اهل هوا و هوس بازی می‌داند؛ به گونه‌ای که مشهور در محبت شهوانی است. بنابراین، در شریعت به کار نرفته تا چنین توهمی نشود.^۲

۲-۳. عرضه بر قرآن و سنت

از معیارهای مهم نقد حدیث، عرضه آن بر قرآن و سنت استوار و پذیرفته شده است. روشن است که محتوای این روایت نه تنها با معارف قرآنی موافق نیست، بلکه مخالف آن است. اولاً، در قرآن، برای رابطه محبت آمیز بین خدا و بنده از واژه «عشق» استفاده نشده است. ثانیاً، در هیچ آیه‌ای، پاداش محبت الهی، کشتن محب (عاشق) معرفی نشده است. در آیه

۱. نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۳۲۸.

۲. شرح الاسماء الحسنی، ص ۴۵۹.

مبارکه آل عمران فقط غفران و رحمت الهی به عنوان آثار محبت خداوند مطرح شده است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

ثالثاً، در هیچ آیه‌ای از شهادت تعبیر به «کشتن بنده عاشق توسط خداوند» نشده است، بلکه از مشتقات «قتل فی سبیل الله» استفاده شده است. به عبارت دیگر، کشتن به خدا نسبت داده نشده است، بلکه به دشمنان نسبت داده شده است و عبارت کشتن فرد توسط خداوند، درباره نفرین استفاده شده است:

﴿... قَاتِلْهُمْ اللَّهُ...﴾^۲

بررسی مجموعه روایات نشان از آن دارد که محتوای این گزاره، مورد تأیید روایات معتبر نیست. اندک روایاتی که دارای محتوایی تا حدودی همسان با این گزاره است، اعتبار چندانی ندارند؛ به عنوان نمونه، در روایتی با محتوای مشابه آمده است:

وَفِيهِ، مُرْسَلًا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ، وَمَنْ سَأَلَنِي أُعْطِيتُهُ، وَمَنْ أَعْطَانِي شَكَرْتُهُ، وَمَنْ عَصَانِي سَتَرْتُهُ، وَمَنْ قَصَدَنِي أَبْقَيْتُهُ، وَمَنْ عَرَفَنِي خَيْرْتُهُ، وَمَنْ أَحَبَّنِي ابْتَلَيْتُهُ، وَمَنْ أَحْبَبْتُهُ قَتَلْتُهُ، وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيْ دِيْنَتِهِ، وَمَنْ عَلَيَّ دِيْنَتُهُ فَأَنَا دِيْنَتُهُ.^۳

این عبارت هم در بیان مفهوم رابطه عاطفی طرفینی بین بندگان و خداوند، با گزاره مورد بحث اشتراک دارد و در جمله پایانی «مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيْ دِيْنَتِهِ، وَمَنْ عَلَيَّ دِيْنَتُهُ فَأَنَا دِيْنَتُهُ» همسانی کامل دارد، اما تنها در منابع روایی متأخر، آن هم به صورت مرسل، گزارش شده است. همچنین در مجموعه اخبار داود، در خبری که گفته شده اساس این گزاره است و ساختی تا حدودی مشابه آن دارد، آمده است:

وَفِي أَخْبَارِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ! أْبْلَغُ أَهْلَ أَرْضِي أَنِّي حَبِيبٌ مِّنْ أَحِبَّنِي، وَجَلِيسٌ مِّنْ جَالَسَنِي، وَمُؤْنِسٌ لِمَنْ أُنْسَ بِذِكْرِي، وَصَاحِبٌ لِمَنْ صَاحَبَنِي، وَمُخْتَارٌ لِمَنْ اخْتَارَنِي، وَمُطِيعٌ لِمَنْ أَطَاعَنِي، مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِينًا مِّنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبَلْتُهُ لِنَفْسِي. وَأَحْبَبْتُهُ حَيَاةً لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِّنْ خَلْقِي، مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي، وَمَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي.^۴

اما از جان ستانی بنده توسط پروردگار در نتیجه عشق و محبت به او، خبری نیست.

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲. سوره توبه، آیه ۳۰؛ سوره منافقون، آیه ۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۴۱۹.

۴. مسکن الفوائد، ص ۱۷.

از این گزاره چنین برمی آید که پاداش محبت (عشق) به خداوند، کشته شدن عاشق توسط خداوند است. برای راستی آزمایی این موضوع، شایسته است پاداش های مطرح شده در روایات برای محبت الهی را مورد بررسی قرار دهیم.

۳-۳. ناهمسانی با آثار محبت خدا در روایات

در روایات، هرگاه سخن از اظهار محبت خداوند نسبت به بنده مؤمنی شده، صحبت از لطف و عنایتی به او شده است؛ مانند آرستن به آرامش و بردباری،^۱ الهام صداقت و راست گویی،^۲ الهام رشد و کمال،^۳ اندرز به عبرت ها،^۴ نفرت از مال و دارایی،^۵ قلب سلیم، خوبی خوش و معتدل،^۶ نیکویی عبادت،^۷ پاداش فراوان در مقابل عمل کم،^۸ اعطای خلق حسن،^۹ دخول در بهشت و رضایت از او به آسانی،^{۱۰} افتادن حب او در دل های مؤمنان،^{۱۱} اکرام بنده به گونه ای که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب کسی خطور کرده است،^{۱۲} اعطای ایمان،^{۱۳} دفع بلا و اکرام مردم و آبادانی سرزمین ها.^{۱۴}

البته در روایات، گاهی بیان شده که هرگاه خداوند بنده ای را دوست داشته باشد، مردم روی زمین را علیه او تحریک می کند تا درباره اش بدگویی کنند، یا بیان شده او را دچار گرفتاری ها می کند^{۱۵} یا او را به بلایی بزرگ دچار نماید؛ یا او را در بلا غوطه ور می سازد^{۱۶} تا تضرع او را ببیند^{۱۷} یا دعای او را مستجاب نمی کند؛ برای این که بنده با خداوند مناجات

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۸۵.

۲. همان، ص ۲۱۷.

۳. همان، ص ۱۸۴.

۴. همان، ص ۴۷۱.

۵. همان، ص ۳۶۷.

۶. همان، ص ۶۷.

۷. همان، ص ۱۹۸.

۸. الکافی، ج ۲، ص ۸۶.

۹. الإختصاص، ص ۲۲۵.

۱۰. الکافی، ج ۲، ص ۸۶.

۱۱. معانی الأخبار، ص ۳۸۱.

۱۲. دلائل الإمامة، ص ۸۶.

۱۳. مجموعة ورام، ج ۱، ص ۲۷۱.

۱۴. مصباح الشریعة، ص ۱۹۲.

۱۵. معانی الأخبار، ص ۳۸۱.

۱۶. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۱۷. مجموعة ورام، ج ۱، ص ۴.

کند و از او بخواهد؛^۱ یا اگر او را دوست بدارد، به او نظر می‌کند. پس وقتی به او نظر کرد، یکی از سه چیز را به او هدیه می‌دهد: یا سردرد و یا تب و یا چشم درد؛^۲ ولی این روایات در سیاق همان روایات ابتلا و امتحان الهی از بندگان برای افزودن درجه و پاداش است و این اگر چه به صورت بلا باشد، عین تفضل و از روی حکمت و صلاح بنده است؛ لکن باید بنده در مقام دعا، رفع بلاها را بخواهد. البته اگر گرفتار بلا شد، تسلیم باشد. آنچه مسلم است، در آثار محبت الهی به بندگان، صحبتی از عشق و قتل و جزای آن به صورت مذکور در روایت، سخنی به میان نیامده است.

البته اگر منظور از کشتن خداوند، پایان یافتن زندگی بندگان محب و محبوب خداوند با شهادت باشد، قابل پذیرش است؛ اما تعبیر از نیل به شهادت، به کشتن خدا بنده اش را، افزون بر این که در قرآن و روایت سابقه ندارد، اگر نگوییم عبارتی غیر فصیح و بلیغ است، دست کم سخنی سازگار با فصاحت و بلاغت نیست.

نتیجه‌گیری

۱. در جوامع روایی اولیه شیعه و اهل سنت، این گزاره دیده نمی‌شود و خاستگاه اصلی حدیث پنداری آن، متون عرفانی است.
۲. هر چند این گزاره، در متون عرفانی، حدیث انگاشته شده، اما سندی برای آن ذکر نشده است.
۳. وجود این گزاره با عبارت‌های گونه‌گون در متون روایی متأخر، نشان از گزارش آن به صورت نقل به معنا و پیدایش تدریجی آن در گذر زمان به صورت فعلی دارد.
۴. در متون حدیثی و اخلاقی معتبر درباره دلبردگی و دلدادگی بین بنده و خداوند، تعبیرهای گونه‌گونی آمده است، اما از عشق و کشتن محبوب و دیه سخنی به میان نیامده است.
۵. واژه عشق در روایات، افزون بر کاربرد اندک آن، نوعاً دارای بار معنایی منفی است و کشتن خداوند جز در مفهوم نفرین در قرآن و روایات دیده نمی‌شود.

۱. الأملی، ص ۲۹۶.

۲. مکارم الأخلاق، ص ۳۵۱.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه رضایی.
- إحياء علوم الدين، بيروت: دار الكتاب العربي، چاپ اول، بی تا.
- الإختصاص، محمد بن محمد مفید، قم: المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- اسرار العبادات و حقيقة الصلوة، قاضی سعید قمی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۳۹ش.
- الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة (الموضوعات الكبرى)، ملا علی القاری، تحقیق: محمد بن لطفی الصباغ، بیروت: المكتب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
- الإشارات و التنبیحات، أبو علی سینا، تحقیق: نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی / شرح الشرح للعلامة قطب الدين محمد بن محمد أبي جعفر الرازي، قم: النشر البلاغة، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
- الالف المألوف علی اللام المعطوف، ابوالحسن علی بن محمد دیلمی، قاهره: مطبعه المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقيه، چاپ اول، ۱۹۶۲م.
- الأمالی، محمد بن علی ابن بابویه، بیروت: اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ق.
- الإنصاف، المرادوی، تحقیق: محمد حامد الفقی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- البداية والنهاية، ابن كثير، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- بوارق القهر فی تفسیر سورة الدهر، ملاحیبب الله شریف کاشانی، تهران: انتشارات شمس الضحی، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی حسینی زبیدی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- تاریخ الإسلام، الذهبی، تحقیق: د. عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دارالكتاب العربي، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.

- تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۱۵ق.
- التحصين في صفات العارفين من العزلة و الخمول، احمد بن محمد ابن فهد حلى، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
- تحف العقول عن آل الرسول عليه السلام، حسن بن على ابن شعبه حرانى، قم: جامعه مدرسين، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- التذكرة الحمدونية، ابن حمدون، تحقيق: احسان عباس و بكر عباس، بيروت: دار صادر للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۹۹۶م.
- ترجمه نهج البلاغه، حسين انصاريان، تهران: انتشارات پیام آزادی، چاپ اول، ۱۳۷۸ش.
- تسعة كتب في اصول التصوف و الزهد، ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمى، بى جا: الناشر للطباعة و النشر و التوزيع و الاعلان، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، عبد الواحد بن محمد تميمى آمدى قم: دفتر تبليغات، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.
- تفسير التستري، ابو محمد سهل بن عبدالله تستري، بيروت: منشورات محمد على بيضون / دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
- تفسير المحيط الأعظم، سيد حيدر آملی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، چاپ سوم، ۱۴۲۲ق.
- تفسير بيان السعادة في مقامات العبادة، سلطان محمد گنابادى، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- تفسير روح البيان، اسماعيل حقى بروسوى، بيروت: دارالفكر، بى تا.
- تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نظام الدين حسن بن محمد نيشابورى، بيروت: دار الكتب العلميه، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- تفسير منهج الصادقين في الزام المخالفين، ملا فتح الله كاشانى، تهران: كتابفروشى محمد حسن علمى، ۱۳۳۶ش.
- تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن حسن شيخ حر عاملى، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

- تقسیم الخواطر، روزبهان بقلی شیرازی، قاهره: دارالآفاق العربية، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- تلخیص الحبیر، ابن حجر، قم: دارالفکر، بی تا.
- تهذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: خرسان، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- تهذیب التهذیب، ابن حجر، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- جلاء الأذهان و جلاء الأحران، ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، محمد بن حسن شیخ حر عاملی، تهران: انتشارات دهقان، چاپ سوم، ۱۳۸۰ش.
- حاله أهل الحقیقه مع الله تعالی، احمد بن علی الرفاعی الکبیر، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
- الحقائق فی محاسن الاخلاق، ملا محسن فیض کاشانی، قم: دارالکتب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.
- الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة، صدرالدین محمد الشیرازی صدرالمتألهین، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۹۸۱م.
- الخرائج و الجرائح، سعید بن هبة الله قطب الدین راوندی، قم: مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- دلائل الإمامة، محمد بن جریر بن رستم طبری آملی صغیر، قم: بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- الذیل علی طبقات الحنابلة، عبد الرحمن بن أحمد الحنبلی البغدادی الدمشقی، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
- ربیع الأبرار ونصوص الأخبار، الزمخشری، تحقیق: عبدالأمیر مهنا، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- رجال ابن داود، حسن بن علی بن داود حلّی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.
- رجال العلامة - خلاصة الأقوال، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی علامه حلّی، نجف اشرف: منشورات المطبعة الحیدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۱ق.

- رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ابوالحسن احمد بن علی نجاشی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
- رسائل الجنید، ابوالقاسم الجنید بن محمد النهاوندی البغدادی، دمشق: داراقرأ للطباعة و النشر والتوزيع، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
- روح الأرواح فی شرح أسماء الملك الفتحاح، احمد سمعانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۴ش.
- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، سید محمود آلوسی، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، حسین بن علی ابوالفتوح رازی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، محمد بن احمد ابن ادريس، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- السنن الكبرى، احمد بن علی نسائی، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- شرح الاسماء الحسنی، ملاهادی محقق سبزواری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران: چاپ اول، ۱۳۷۲ش.
- شرح مثنوی شریف، بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۶۷ش.
- شرح مثنوی، ملاهادی محقق سبزواری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- شرح مثنوی، محمد نعیم، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ابن أبي الحديد، عبد الحمید بن هبه الله، قم: مکتبه آية الله المرعشي النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- الطب النبوی، ابن قیم الجوزیه، تحقیق: عبد الغنی عبد الخالق / التعالیق الطبیه: الدكتور عادل الأزهری / تخريج الأحاديث: محمود فرج العقدة، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
- طبقات الشافعية الكبرى، عبد الوهاب بن علی السبکی، تحقیق: محمود محمد الطناحی - عبد الفتاح محمد الحلو، بی جا: دار إحياء الكتب العربية، بی تا.
- طبقات الصوفية، السلمی، تحقیق: نورالدين شریبة، مصر: مکتبه الخانجی بالقاهرة و مکتبه الهلال بیروت و المکتب العربی بالکویت، چاپ دوم، ۱۳۸۹ق.

- طهارة القلوب و الخضوع لعلام الغيوب، عبدالعزيز درينى، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- عدة الداعى و نجاح الساعى، احمد بن محمد ابن فهد حلى، تهران: دارالكتب الإسلامى، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
- علل الشرائع/ ترجمه مسترحمى، محمد بن على ابن بابويه، هدايت الله مسترحمى، تهران: كتاب فروشى مصطفوى، چاپ ششم، ۱۳۶۶ق.
- علل الشرائع، محمد بن على ابن بابويه، قم: كتابفروشى داورى، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
- علم القلوب، ابوطالب مكى، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- عمدة القارى، العينى، بيروت: دارإحياء التراث العربى، بى تا.
- فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، أحمد بن عبد الرزاق الدويش، رياض: المملكة العربية السعودية، بى تا.
- قصه يوسف، تاج الدين احمد بن محمد بن زيد الطوسى، تهران: شركت انتشارات علمى فرهنگى، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ش.
- كاشف الأسرار، نورالدين عبد الرحمن اسفراينى، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامى دانشگاه مك گيل، چاپ اول، ۱۳۵۸ق.
- الكافى، محمد بن يعقوب بن اسحاق كلينى، تهران: دارالكتب الإسلامى، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- كامل الزيارات، جعفر بن محمد ابن قولويه، نجف اشرف: دارالمرتبصوية، چاپ اول، ۱۳۵۶ق.
- كتاب الماء، عبدالله بن محمد أزدى، تهران: مؤسسه مطالعات تاريخ پزشكى، طب اسلامى و مكمل - دانشگاه علوم پزشكى ايران، چاپ اول، ۱۳۸۷ق.
- كشف الأسرار و عدة الأبرار، ابوالفضل رشيد الدين ميبدى، تهران: انتشارات اميركبير، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ش.
- كشف الغمة فى معرفة الأئمة، على بن عيسى اربلى، تبريز: بنى هاشمى، چاپ اول، ۱۳۸۱ق.
- كنز العمال، المتقى الهندى، تحقيق: الشيخ بكرى حيانى / تصحيح و فهرسة: الشيخ صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.

- لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزيع-دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- لسان المیزان، ابن حجر، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق.
- المجروحین، ابن حبان، تحقیق: محمود إبراهيم زاید، تحقیق: محمود إبراهيم زاید، مكة المكرمة: دار الباز للنشر والتوزيع- عباس أحمد الباز، بی تا.
- مجمع البحرين، فخرالدين بن محمد طریحی، تهران: مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.
- مجموعة الفتاوى، ابن تیمیة، بی جا: طبعة الشيخ عبد الرحمن بن قاسم، بی تا.
- المحجة البيضاء فی تهذیب الأحياء، الفيض الكاشاني، تحقیق: علی أكبر الغفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، بی تا.
- مجموعه ورام، آداب و اخلاق در اسلام/ ترجمه تنبیه الخواطر، ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی-عطایی، محمد رضا، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.
- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمد تقی نوری، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- مُسكِّن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد، زين الدين بن علی شهيد ثانی، قم: بصیرتی، چاپ اول، بی تا.
- مسند الإمام أحمد بن حنبل، احمد بن محمد ابن حنبل، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- مصباح الشريعة، جعفر بن محمد عليه السلام، بیروت: اعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۰ق.
- المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، أحمد بن محمد فيومي، قم: مؤسسه دار الهجرة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- معانی الأخبار، محمد بن علی ابن بابویه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- معجم مقاییس اللغة، أحمد بن فارس، قم: مكتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- مغنی المحتاج، محمد بن أحمد الشریینی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۷۷ق.

- مقامات السالکین، محمد بن محمد دارابی، قم: نشر مرصاد، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- مکارم الأخلاق، حسن بن فضل طبرسی، قم: شریف رضی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ق.
- مکاشفة القلوب المقرب إلى علام الغیوب، ابوحامد محمد غزالی، بیروت: دارالمعرفة، چاپ چهارم، ۱۴۲۲ق.
- مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، محمد بن علی ابن شهر آشوب مازندرانی، قم: علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ق.
- مناقب الأبرار و محاسن الأخیار فی طبقات الصوفیة، الحسین بن نصر بن محمد ابن خمیس الموصلی، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
- منهج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، شیخ بهایی / محمد بن حسین بسطامی / علی بن طیفور، تهران: حکمت، چاپ ششم، ۱۳۸۴ش.
- نفس الرحمن فی فضائل سلمان، میرزا حسین النوری الطبرسی، تحقیق: جواد القیومی الجزه‌ای الاصفهانی، بی‌جا: مؤسسه الآفاق، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- نهج البلاغة (للصبحی صالح)، محمد بن حسین شریف الرضی، قم: هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- نهج الحق و كشف الصدق، حسن بن یوسف علامه حلی، بیروت: دارالکتاب اللبنانی، چاپ اول، ۱۹۸۲م.
- الوافی بالوفیات، الصفدی، تحقیق: أحمد الأرنؤوط وترکی مصطفی، بیروت: دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ق.
- الوافی، محمد محسن بن شاه مرتضی فیض کاشانی، اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- «بازمانده‌های کتاب الاشارة و العبارة ابوسعید خردگوشی در کتاب علم القلوب»، نصرالله پورجوادی، مجله معارف، دوره ۱۵، ش ۳، اسفندماه ۱۳۷۷ش.